

مکاتبات ادبی

از ملك الشعراء بهار یادداشت‌هایی پراکنده در خانواده آن مرحوم باقی است که اینک در اختیار نگارنده است

در میان این یادداشت‌ها نامه‌هایی از دوستان مرحوم بهار به چشم می‌خورد. از آن جمله چند نامه از استاد مینوی است که به مرحوم بهار فرستاده در هنگامی که استاد در سوئیس برای معالجه سل بستری بوده است.

پس از مطالعه معلوم شد که نامه‌های مینوی جواب نامه‌هایی است که بهار به ایشان نوشته بوده است. از استاد مینوی استدعا کردم که اگر از مرحوم بهار نامه‌ای دارند در اختیارم بگذارند مگر نامه‌ها و پاسخ‌ها بیکدیگر مربوط شوند این استدعا پذیرفته شد، و این است مکاتیب دو استاد، مکاتیبی بی‌مانند که متضمن مطالب تحقیقی و ادبی و انتقادی است.

محمد گلبن

از بهار به مینوی

۲۴ بهمن ۱۳۲۷-۱۴ فوریه ۱۹۴۸

دوست دیرین من با کمال ارادت که همواره بشما داشتم و این ارادت زادهٔ اعجابی بود که در هوش و قریحت و تحقیق و دقت شما در من پیدا شده بود و چون حسود نیستم و انصاف دارم شمارا برای کشور مایهٔ مباهات و سربلندی می‌دانم ولی می‌بینم که بزرگان کشور ما از فرط حسد همواره با صاحبان قریحه و ذوق و خداوندان فضل و نوابغ ادب کجتابی می‌کنند در نتیجه امثال شما آنها که دست و پائی دارند از وطن می‌گریزند و آن‌انکه مانند اغلب اهل هوش و قریحه دست و پائی ندارند در وطن بخون دل درمانده یا تریاکی و عرقی شده بقول مولوی:

« تا دمی از قید هستی وارهند ننگ خمر و بنگ بر خود می‌نهند»

اتفاقاً از شاهم پریشب نظیر این معنی را در رادیو شنیدم - بهر صورت این درد دل طولانی‌تر از این است که در این نامه بکنجد - بلی دوست من، شما فعلاً در بهترین نقاط دنیا یعنی دریکی از مداین فاضلهٔ عصر زندگی می‌کنید و اگر نظایری در وطن بیچاره داشته باشید خون می‌خورند و جان می‌کنند.

من که در دوران گذشته با آن خرابی اوضاع و عداوتی که با من داشتند و بخون من تشنه بودند در حبس و نفی بلد ساختم و از میان نرفتم، در این چهار پنج سال جنگ و تیره بختی که نصیب وطن من و شما شد طاقت نیاورده نه توانستم سکوت کرده در عالم آن روز زیست کنم نه میسر بود که نجوشم و حرارت بدبختی‌ها و سوزش بدی و خرابی را احساس ننمایم - ناچار گرفتار غم و مرارت بی‌حد شده عاقبت به عاقبت دیگران دچار خورده مسلول شدم و اینک در سن شصت سالگی بی‌پول و پله با یک عالم نانخور و عائله و این مرض بی‌رحم در کوهستان لزن

از نواحی لزان سوئیس در کلینیک متوسطی بسر میبرم و دقایق پر از نرج و تمبلی را می گذرانم. شبها مونس من شاهنامه و خمسۀ نظامی و دیوان خواجه و گفتارهای آقای مینوی است که در عصرها ساعت پنج از رادیو لندن بگوشم میرسد - مرض من می گویند کشف نشده نیست و با دوی تازه ای که آمریکائیان اختراع کرده اند و استرپتومیسین می گویند ، معالجه می نمایم . عرض شد معالجه می نمایم نه معالجه می شوم . می نماید که شاید علاج شود زیرا دوسه نفر ایرانی و فرنگی راهم از همین کلینیک علاج کرده است . در دسر بزرگ آنست که دولت آقای قوام چون دید که من محتاج به معالجت هستم و پولی هم ندارم تصویب کردند که ماهی هزار فرانک ارز بمن بدهند تا معالجه کنم اما دولت آقای حکیمی میل ندارند این مساعدت با من بشود و باید ارز قاچاق تهیه کرد و معالجه نمود . این بود نتیجه چهل سال خدمت به این مردم !

دوست عزیزم ، پریش بد مقدمه شرح حال حسین منصور حلاج که در نهایت زیبایی حقایق تاریخی را بیان میفرمودید اینطور بگوشم بر خورد که در صدر اسلام از جمله کسانی که از شهامت و کارهای مملکتی کنار گرفتند یکی عمر و عاص بوده است - عرض کردم اینطور بگوشم خورد. شاید بد شنیده باشم و شما سعد و قاص فرموده اید و من عمر و عاص شنیده ام . هر گاه من درست شنیده باشم اصلاح فرمائید . مراد آنست که اگر هم اطلاعی از کناره جوئی عمر و عاص دارید و چنان بوده که اظهار کرده اید مرا هم مطلع فرمائید زیرا یادم نیست که جائی خوانده باشم و از شما منت دارم . چشم نمی بیند . گوشم بد می شنود . بیماری و فرسودگی شصت ساله مرا از کار انداخته است .

اوحدی شصت سال سختی دید ، اما دست کم شبی روی نیک بختی دید و من آن یک شب راهم ندیدم و امیدوارم زیادتر از این سختی نبینم و در همین گوشه روی راحت دیده زحمت کم کنم و در دسر ببرم . چقدر دوست دارم که حالم بهتر شود و گفتارهای سودمندی تدارک دیده بفرستم که بوسیله حضرت تعالی منتشر شود چه در ایران باب هنر مسدود شده و حاصل ذوق و سلیقه را سوزده است . جراید بجز فحاشی و دروغ و بهتان کاری ندارند و ادبیات به مزخرفات... ها و امثال آنها انحصار یافته و رادیوی ماهم جز لاطایلات چیزی ندارد و مرکز فضل و ادب از یک تازان و فرسان این مضمار تهی مانده است .

این راهی خواستم بوسیله شما گفته باشم که من ایامی که حضرت آقای تقی زاده وارد تهران شدند تازه تب کرده و در خانه افتاده بودم و اطباتشخیص مرض سل دادند و عکس برداری شد و از صحبت و معاشرت ممنوع شدم از این روی روز ورود آقای تقی زاده و ایام بعد بستری بودم از طرف ایشان هم چون به هیچ وجه احوالپرسی نشد ظن بردم که مگر تصور فرموده اند بعقل سیاسی از دیدار معظم له خودداری کرده ام ، با آنکه من بایشان از عهدی بس قدیم ارادتی بس متقن و بی آرایش داشته و دارم ، حالام بهمان مهر و نشانست که بود . لاقول شما از قول من سلامی برسانید و حال مرا عرضه دارید تا بدانند در این گوشه از دنیا هم کسی هست که حلقۀ فدویت ایشان را بگوش و بار اخلاص و ارادت ایشان را بدوش دارد .

در این گوشه چند بیته گفتم با آنکه مطلب تازه ای نیست برای اینکه نامه پر خالی نباشد می نویسم پس از قرائت بسوزان به آتش ، بشویش بآب .

اگر کتابی در لندن تازگی‌ها چاپ شده باشد یا از قدیم بدست بیاید و پیرگران هم نباشد برای مخلص خریداری فرمائید. کتاب حسبت، را که گویا تازه چاپ شده بود از تهران خریدم خوب کتابی است.

نبری لذت دل‌تنگی و خونین جگری
 خدمت خلق کنی و زهمه دشنام خوری
 از چنین عشق بگو هیچ تمتع نبری
 بر جوانمرد، ملامت کشی و در بدری
 جان بمنت بفروشی و ملامت بخری
 داغ بر دل نه و میسوز چو شمع سحری
 تا نرنجی ز جفاکاری و بیدادگری
 گنج مقصود نهفته است درین رنجبری
 حبذا رندی و درویشی و بی‌پا و سری
 آه اگر زودتر این راه نگردد سپری
 بهمن‌ماه ۱۳۲۷ سویس

۴. بهار

تا تو بک عمر دلا رنج و ملامت نبری
 عاشق آنکه شودت گفت که یک عمر مدام
 مدعی عشق کند دعوی و عیشش هوس است
 مطلب کام دل از عشق که مطلوب ترست
 مذهب عشق چنانست که در این بازار
 تا ز فیض تو شود جان عزیزان روشن
 طمع داد مکن چشم وفا نیز مدار
 و رچو منصور کشندت به سردار مرنج
 گردش دهر چو بر محور انصاف نبود
 شصت سالست که جان می‌کند از درد بهار

از بهار به مینوی

۲۹ فوریه ۱۹۲۸

دوست عزیزم از وصول جواب حضرت تعالی بی نهایت متشکرم، گرچه هر روز از طریق گوش کسب فیض می‌کنم اما زیارت خط و اشارات مستقیم مزه دیگر دارد. راجع به اسعار خارجی و اینکه قوام السلطنه سهم اعظم را برای خود فرانک سویس و دلار گرفته است (اگر واقماً چنین باشد) که مردی دارای آن همه ثروت با نداشتن فرزند (جز کودکی تازه) اینطور حرص پزدا خدا عالم است؟

هر چند در مملکتی که بین خادم و خائن و بین مفید و غیر مفید و میان نافع و ضار میزان سنجشی نباشد و فرق گذارده نشود و ملت جاهل و عامی و رجال دزد یا عوام فریب باشند هر کس دم از عقل و دها بزند و دستش برسد و بلد باشد و ازین سفره گسترده بی‌مانع نبرد و برای فرزندان و نبرگان خویش گنجی نهد و خانواده صاحب اسم و رسم و دولتمندی راه نیندازد بحکم عرف نادان است. من اقرار دارم که از زمره اخیرم زیرا دستم رسید ولی استغنا و مناعت و روح قناعت و توکل مانع از تهیه زرو سهم گشت حال بعد از شصت سال جان‌کندن و با ناتوانی و بیماری زحمت کشیدن و کار حقیقی کردن با کسانی که هیچ کار نکرده و هیچ منتهی بر مردم ندارند تفاوتی ندارم زیرا فی‌المثل به آقای حاج مصطفی بلورچی که مثل من در سوئیس مریض است ماهی هزار و دو بیست فرانک می‌فروشد و ای بمن نمی‌فروشند و آقای حکیمی خیال می‌کند با گدا بازی و کم خرج کردن می‌تواند مملکت را از بیچارگی و ورشکستگی نجات بدهد. اما این بکلی سهواست باید جلو اسراف و دزدی‌ها را گرفت. اما اسعار بیماران را خست کردن و ندادن و یا مردمی را که بعنوانی بفرنگستان رفته‌اند یکسره بازخواستن و اتومبیل‌های دوائر دولتی را از صدر

(۱) تولد بهار در محله سرشور مشهد در شب ۱۱ ربیع الاول ۱۳۰۴ هجری قمری است.

تا ذیل جمع کردن و به ثمن بخش یا عالی فروختن دردی دوا نمی کند . حرف حسابی اینست که باید پولی سرشار فراهم آورد و مملکت را ازین ویرانی و بی آبی و طریق قدیمی زراعت و غیره بیرون آورد و پول زیاد پیدا کرد و خرج کرد . شما که يك مرتبه ده ملیون دلار قرض می کنید و اسلحه می خرید که با روس ها جنگ کنید زیادتر از کسی که سالی هفت ملیون لیره بایرانیان خارجه ارز می فروشد بایران ضرر زده اید... باری دوست عزیزم بگذریم و از خودمان صحبت کنیم - معالجه من يك سال طول دارد و دوازده هزار تومان خرج من خواهد شد سه برابر این هم خانواده خرج دارند و پسر من که بخرج خودم در آمریکا درس می خواند نیز خرج دارد و آخر سال تمام آنچه دارم یعنی يك خانه که باقی مانده است بفروش خواهد رسید و کار باجاره نشینی میرسد و چون دیگر حال و بنیه کار نخواهم داشت سابقه خدمت اداری هم ندارم طبعاً در شمار فقرا قرار خواهم گرفت ! بعد از عمری زحمت !

اما اتکایم باز به کاروسی خود و کارسازی خدای جهان است - اما صورت ظاهر چنان است که عرض شد ! در باب سلام رسانیدن به آقای تقی زاده از قول من بی اندازه ممنونم ، ولی از بابت اسعار و غیره ابدأ چیزی مرقوم نفرمائید تا به بینم چه می شود . - در خصوص عبارت سخنرانی عرض کردم چیزی کی به یاد بود و اینکه مرقوم داشته اند در همین عبارت هم اینطور تصور می توان کرد که شما عمر و عاص را در عداد مردم درست و پاک و شریف قرار داده اید و یا اورا از جرگه رجال فاسد خارج شمرده اید . من عمر و عاص را مردی بزرگ و داهی و از سرداران نامی اسلام می دانم - ولی بالاخره همویکی از آن کسانی است که بنیاد فساد و حيله و فریب را در اسلام بمدد معاویه نهاد و جمهوری اسلام را پیادشاهی بدل کرد . - پس چگونه او و امثال او هم نمی توانستند با رجال فاسد و ظالم هم کاسه و همکار شوند ؟ ... بزرگترین ظلمه و فساد خود معاویه است و عمر و عاص یار و مددکار و همکاسه و همکار او بود !

کتابی که عرض شده بود گویا باین نام بود « کتاب الحسبه فی معالم القریه » و بعقیده مخلص در عالم خود منحصر و در افادت کم نظیر است شطری از چگونگی تمدن اسلامی که بالطبع نمونه [ای] از تمدن ساسانی بوده است و شمه ای از زندگانی طبقات مختلف مردم و کسبه و اصناف ورسته های مختلف را در قرون ۵۰۶ درین کتاب می توان دید و ضمناً قسمتی از فقه اسلامی و وظیفه محتسب و عمل احتساب را که در ادبیات ما هم از آن نام برده شده است و دیوان خواجه پراست از معارضه با محتسبان در آنجا بدست آورد . و حضرت تعالی می توانید سخن گوئی مفیدی که هم اهل علم و شرق شناسان را بکار آید و هم مسلمین را رضایت افزاید درباره آن کتاب فراهم فرمائید و اگر به نظر تان نرسیده است لااقل بیک بار خواندن می ارزد آنرا به بینید . راجع به کتاب مرقوم فرموده بودید من نمی دانم چه کتبی چاپ شده و پیدا می شود که من ندارم و الا زحمت نمی دادم هر گاه ممکن می شد و نسخه ای از مجمل الثواریخ و القصص خودتان که در لندن بدست آورده اید بعنوان امانت یا با عکس برداری در صورت صرفه داشتن و گران تمام نشدن بدستم می رسید بی اندازه متشکر می شدم .

سعی می کنم چیزهایی در ادبیات برایتان تدارک کنم که بدرد ایرانیان بخورد - اما کتاب الرعايه محاسبی که مرقوم فرموده اید تازه بگوشم خورد ، هر گاه ممکن بود چیزی از آن کتاب سرفروست اگر جوابی مرقوم رفت مرقوم دارید سپاسگزارم .

ذکری از آقای محمود فرخ فرموده بودید ، آیا شنیدید پدرایشان سال قبل فوت شد !
فرخ یکی از آن ایرانیان بسیار شریف و دوست داشتنی است . راجع به مسابقه رادیوی لندن
می خواستم خودم هم شرکت کنم اما بیماری فرصت نداد .

آقای عبدالحسین میکده در سوئیس بمن مساعدت و راهنمایی هائی فرمودند که منت دار آن
جناب هستم و این محلی که در آن باستراحت و تداوی پرداخته ام با شورایشان بود اما هنوز مشخص ایشان
را زیارت نکرده ام زیرا مدتی است پول برای ایشان از مرکز نرسیده و صرفه جوئی باید بکنند
امید است خودم بدیدار ایشان سبقت گیرم فعلا با مراسلات که نصف مواصلات است می گذرانیم .
وقتی که در وزارت فرهنگ متصدی بودم با آقای تقی زاده مراسلاتی رد و بدل شد که جناب عالی
بعنوان متصدی نقل کتب مفید از فرنگستان بایران با حقوق کافی و بهمهراهی هر عده که صلاح
بدانید استخدام شوید و منتظر بودجه بندی بودم که بزمان من وصلت نداد و بهمد دکتور کشاورز
رسید و مراد بر نیامد . حالا که خود آقای تقی زاده در ایرانند میل دارم خودتان یا صلاح است
بنده توسط ایشان همان مطلب را تکرار کنم و حالا بهتر صورت خواهد گرفت و در بودجه خواهد
گنجانیده شد و کاریست بس مهم و لازم و از شما احدی لایق تر و شایسته تر برای اینکار نداریم هم
در اروپا خواهید ماند هم با معشوقگان خود حشر دارید هم عکس آنها را برای هموطنان
می فرستید - باصطلاح هم فال است و هم تماشای (تماشا) کاغذ تمام شد و رنه و لنمی کردم و
از شما دل نمی گندم ؟ قربانت م . بهار

از مینوی به بهار

M' Minovi

107A, Cambridge Gdn8,

London و W, 10

سوم ماه مارس ۱۹۴۸

حضرت استاد بزرگوار من از زیارت مرقومه شریف بنایت خشنود شدم ، بنای بنده
همواره بر اینست که عبارات را چنان تلفیق کنم که مجال اشتباه در آن نباشد و بیش از یک معنی از
آن مفهوم نشود ، اما معلوم می شود که گاهی موفق نمی شوم و جمله هائی می نویسم که در ذهن
دیگران معنائی غیر از آنچه من اراده دارم تصور می پذیرد . عبارتی که بذهن حضرت عالی
شبهه ای القاء کند حقا که باید بد عبارتی باشد و باید آن را اصلاح کرد . مفهوم آنچه بنده گفته
بودم این بود که بعضی از مردم شریف در جنگ کردن حاصلی نمیدیدند و حاضر هم نبودند که
با رجال فاسد و ظالم همکاسه و همکار شوند (چنانکه عمر و عاص و امثال او همکاسه و همکار شدند)
بنابرین از کارکناره گیری کردند . می بینیم برای اینکه مطلب واضح شود و جمله محتمل الوجهن
نباشد جای لفظ نمیتوانستند را تغییر داده بنویسم که نمیتوانستند هم که مانند عمر و عاص
و امثال او با رجال فاسد و ظالم همکاسه و همکار شوند . امیدوارم که در این صورت دیگر مجال
اشتباه نماند .

ای کاش همه مردم بنارا بر این می گذاشتند که با یکدیگر رك و راست باشند و اگر
ایرادی دارند بگویند و از روی حسن نیت و انصاف باهم بحث کنند تا اختلافات مرتفع گردد و
صلح و صفا جهان را بگیرد .

اما موضوع اسعار و رفتار دولت ، بنده هم معتقدم که باید مملکت را آباد کنند و از مزارع و معادن و کارخانه‌ها حاصل بردارند و با خارجیها تجارت کنند و پول سرشاری بدست بیاورند و خرج کنند، ولی وزیرای ایران هیچ‌یک باین وظایف خود عمل نمی‌کنند و نکرده‌اند و این قصور و تقصیر اختصاصی به کابینه آقای حکیمی ندارد ، منتهی درباره حکیمی اقلاین را میشود گفت (حتی دشمنان او هم اذعان دارند) که اهل حیف و میل نیست و در خط پر کردن کیسه خود نیست

خواهید فرمود که این پسر هم سیاست باف شده است ، و حق هم با حضرت عالی خواهد بود ، بنده واقفاً کلام از سیاست بکلی خالی است ، همین قدر هست که دادم از دست کسانی که این بیست ساله مصدر امور بوده‌اند ، بلند است و گاهی جوش میزند و سخنان چندی از روی غلبان احساسات میگویم که بعد هم از گفتن آنها پشیمان می‌شوم. رشته بنده کتاب و ادبیات و معرفت است و سعی می‌کنم که از آنها نصیبی ببرم و دیگران را نیز به تحصیل نصیب خود کومکی بکنم و چون سیاست اداره مملکت دخالتی در تسهیل و سایل این امر یا منع از حصول آن دارد اهل معارف در ایران ناچار می‌شوند گاهی از رشته خود خارج شده ناله‌ای بلند کنند ، مثلاً وقتی که انسان می‌بیند در ایران بر کتاب گمرک بسته شده است چطور میتواند ساکت بماند و نجوشد .

معذرت می‌خواهم که از عبارات نخستین نامه حضرت عالی (کتاب حسبت) حدس نزدم که مقصود کتاب معالم القربة فی احکام الحسبه است . اما کتاب الرعاية للحقوق الله ، تألیف ابو عبدالله حارث بن اسد محاسبی است که در قرن دوم و سوم هجری میزیسته (در سال ۲۴۳ فوت شده) و از عرفا و علمای معتبر بوده است. کتاب او منقسم است بر شصت و دو باب در موضوع استماع بندای الهی و محاسبه نفس و توبه و آماده بودن برای مرگ ریا و اخلاص و پرهیز از ابلیس و نفاق، نیت و ندامت و عجب و کبر و تواضع و غرگی و حسد و امثال آن . خلاصه آنکه کتابیست در تهذیب نفس و تعبد و عرفان و از اصول معتبر تصوف محسوب میشود و تأثیر عظیمی در کتب مهم ادوار بعد مثل کتاب اللمع و قوت القلوب و حلیة الاولیاء و رساله قشیری و کشف المحجوب هجویری و عوارف المعارف سهروردی و احیاء العلوم غزالی داشته است . زنی از مستشرقین انگلستان با اسم دکتر مارگرت اسمیت آنرا مقابله و تصحیح کرده و در جزء سلسله کتب اوقاف گیپ منتشر شده است (بقیمت ۱۵ شلینگ) .

نسخه خطی مجمل التواریخ که بنده بآن دسترس داشتم متعلق به کتابخانه یک نفر از پولدارهای لندن است و بنده نه ثروت آن را داشتم که از نسخه عکسی بردارم و نه فرصت آن را که کلیه کتاب را با آنچه حضرت عالی بطبع رسانیده‌اید مقابله کنم . در موقعی که حضرت عالی و محمد رضانی از طهران به بنده نوشتید و پیشنهاد مقابله کردن این کتاب را کردید ، بنده مشغول فهرست نوشتن بر کتب خطی آن انگلیسی بودم و نسخه خطی او را بخانه نمیتوانستم ببرم و در منزل او هم شایسته نبود که وقت زیادی را در آنچه نفعش عاید او نمیشد صرف کنم. فقط چهل پنجاه صفحه از نسخه چاپی را با نسخه خطی مقابله کردم و نقیصه عمده یک ورق را که در داستان شارستان زرین موجود است مرتفع کردم ، و سواد همین یک ورق را برای آقای قزوینی فرستادم .

اگر ترتیب عکس برداری از نسخ خطی که بآن اشاره فرموده‌اید صورت گرفته بود لابد

از این نسخه عکس می‌گرفتم . جناب آقای تقی زاده با بنده گفتگوها کرده بودند و پیشنهادها داشتند ، ولی از وقتی که در تهران مشغول کار شده‌اند خبری ندارم که در این باب چه اقدام و پیشنهادی کرده‌اند و نمی‌خواهم که سؤال کنم . دکتر صدیق پیشنهاد کرده بودند که بنده بسمت استادی زبان و ادبیات فارسی به تبریز بروم ولی گویا این کار هم سرنگرفت و از زمانی که دکتر سیاسی وزیر معارف شده است بنده چیزی در آن باب نشنیده‌ام :

خبر فوت پدر آقای فرخ را نشنیده بودم و سزاوار بود که در آن موقع تعزیت نامه‌ای بایشان بنویسم ، بنده در ایران با آقای فرخ آشنائی بسیار مختصری داشتم اما در اینجا رفاقت و دوستی گرمی بین ما پیدا شد و از ایشان بسیار خوش آمد و ایشان نیز به بنده اظهار لطف می‌کردند اما از عیوب متعدد بنده یکی هم اینست که از تنبلی در مراسله و مکاتبه نمیتوانم را بطنه دوستی را حفظ کنم و جمعی از دوستان را باین طریق از خود رنجانده‌ام .

اگر چنانچه وعده فرموده‌اید گفتارهایی برای شعبه فارسی رادیوی لندن تهیه و ارسال فرمائید بسیار مایه امتنان خواهد بود . از اینکه آقای میکده بواسطه نرسیدن حقوق خود دچار تنگی و اشکال شده است بسیار متأسف و متأثر شدم ، در هفته گذشته کاغذی بایشان نوشتم اما اگر در ارسال جواب سه سال تأخیر کند تازه معامله بمثل شده است .

عریضه را بتجدید تقدیم مراتب ارادت ختم میکنم .

مجتبی مینوی

امروز - فردا

گفتا که ز مرگ بیم‌داری ، آیا گفتم، نه چو مرگ هست بی‌چون و چرا
می‌ترسم از آن که گرگ بی‌رحم اجل امروز مرا برد بجای فردا
علی‌اصغر کشاورز - گرگان